

جایگاه ایالت‌های شرقی در شاهنشاهی هخامنشی^۱

(۴۱ - ۲۳)

دکتر بهمن فیروزمندی

استادیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران^۲

علی بهادری

دانشجوی کارشناسی ارشد باستان‌شناسی دانشگاه تهران

تاریخ دریافت مقاله: ۸۹/۳/۲

تاریخ پذیرش قطعی: ۹۰/۱۲/۲۲

چکیده

جای خالی پژوهش در باب تأثیر شاهنشاهی هخامنشی بر ایالات شرقی از یک سو ناشی از سکوت نویسندگان کلاسیک در پرداختن به این سرزمین‌هاست و از سوی دیگر به کمبود آثار باستان‌شناختی مربوط به هخامنشیان در منطقه مزبور بازمی‌گردد. در مقاله حاضر، به یاری آثار یادمانی و مدارک اقتصادی و اداری به دست آمده از مراکز شاهنشاهی، نظیر کتیبه‌های سلطنتی، نقوش برجسته یادمانی و اسناد اداری و نیز آثار باستان‌شناختی سعی شده است جایگاه ایالات شرقی در نظام اداری، سیاسی و اقتصادی شاهنشاهی هخامنشی بازسازی شود. فهرست سرزمین‌های تابعه در کتیبه‌های سلطنتی می‌تواند نشانگر جایگاه هر ایالت در نظام اداری شاهنشاهی باشد. در اغلب فهرست‌های ایالتی، پس از اشاره به مراکز شاهنشاهی، این ایالات شرقی هستند که ذکر می‌شوند، امری که می‌تواند نشان از جایگاه آنان در نظام اداری شاهنشاهی باشد. این رویکرد در نقش برجسته‌های یادمانی نیز بازتاب یافته است. در نقش برجسته حاملین اورنگ شاهی مجسم بر نمای آرامگاه‌های شاهان هخامنشی پس از نمایندگان مراکز شاهنشاهی نمایندگان ایالات شرقی بازنمایی شده‌اند و حتی در برخی از نقوش برجسته، نمایندگان ایالات شرقی به صورت مسلح نشان داده شده‌اند. از آنجایی که نمایندگان سایر ایالات از این امتیاز برخوردار نیستند، این امر می‌تواند حکایت از جایگاه آنان در نظام سیاسی امپراتوری داشته باشد. در گل-نبشته‌های تخت جمشید شاهد ارتباط مستمر و تنگاتنگ میان مراکز شاهنشاهی و ایالات شرقی هستیم که این ارتباط درباره ایالات غربی بسیار کم‌رنگ است. ارتباط مداوم ایالات شرقی با مراکز و در نتیجه با سایر نقاط شاهنشاهی یقیناً در شکوفایی و رونق اقتصاد و بازرگانی و پیشرفت زندگی مردمان این مناطق تأثیر شگرفی داشته است.

واژه‌های کلیدی: کتیبه‌های هخامنشی، فهرست‌های ایالتی، نقوش برجسته، گل‌نبشته‌های تخت جمشید، آثار باستان‌شناختی

۱. به نقشه رجوع شود

۲. پست الکترونیک نویسنده مسئول: bfiroz@ut.ac.ir

مقدمه

پایتخت‌های هخامنشیان در پاسارگاد، تخت‌جمشید و شوش بیشترین اطلاعات را دربارهٔ ساز و کارهایی که شاهنشاهی هخامنشیه وسیلهٔ آنها اداره می‌شد تأمین می‌کنند. در دهه‌های اخیر توجه محققان به سرزمین‌های تابعهٔ هخامنشیان و آثار و مدارکی که از آنها به دست آمده‌اند جلب شده (Magee *et al.*, p. 711) که آناتولی و مصر سهم مهمی از این منطقه را به خود اختصاص داده‌اند، ولی در مقابل سرزمین‌های شرقی شاهنشاهی هخامنشی مورد توجه چندانی واقع نشده‌اند. کتیبه‌های سلطنتی و اسناد اداری که از دوران سلطنت داریوش اول به بعد تاریخ‌گذاری شده‌اند، نشان می‌دهند که ده ایالت در قلمرو شرقی شاهنشاهی وجود داشته است: باختر، سغد، خوارزم، پارت، آریا (هرات)، آراخوزیا (رخج)، سنگیدیه (تتگوش)، گنداره، هند و زرنگ. دربارهٔ سکاهایتیز خود و سکا‌های هوم خوار که در آن سوی سغد و سیردریا می‌زیستند و در برخی فهرست‌ها به صورت جداگانه به آنها اشاره شده است، بایستی اشاره کرد که با توجه به توصیف مورخان یونانی از ارتش هخامنشی در جنگ‌های ایران و یونان در زمان خشایارشا و همچنین در جنگ‌های ایسوس و گوگمل، ساتراپ‌های باختر و سغد علاوه بر فرماندهی بر سپاهیان ساتراپی خود بر لشکریان سکایی نیز فرمان می‌راندند و بنابراین می‌توان گفت که قبایل سکایی زیر نظر ساتراپ این دو ایالت اداره می‌شدند (برای آگاهی از بحث بیشتر و ارجاعات، رک بهادری، ۱۲۳-۱۱۸) هرچند به سرزمین کرمان به عنوان ایالتی مستقل اشاره‌ای نشده و احتمالاً جزء ساتراپی پارس بوده است، اما به دلیل ارتباط این منطقه با آسیای مرکزی از دوران پیش از تاریخ و موقعیتش در شرق و نیز حضور فعال آن در نظام اداری شاهنشاهی (رک پایین) از آن در گروه ایالات شرقی نام برده شده است. با دقت در فهرست‌های ایالتی آشکار می‌شود که ایالات شرقی به دو دستهٔ شمالی و جنوبی تقسیم شده‌اند، بدین شرح که ابتدا ایالات شمالی (باختر، سغد، خوارزم، پارت و آریا) و سپس ایالات جنوبی (آراخوزیا، زرنگ، سنگیدیه، گنداره و هند) برشمرده شده‌اند. در نوشتار پیش رو، ابتدا در قالب منابعی که از مراکز شاهنشاهی به دست آمده‌اند، یک نظر کلی بر شرق قلمرو افکنده شده و سپس در بحث مربوط به داده‌های باستان‌شناختی، به ایالات شمالی این قلمرو پرداخته شده است.

کتیبه‌های سلطنتی

به نظر می‌رسد که در شاهنشاهی هخامنشی بین جهان ایرانیان در شرق و سایر ایالات واقع در غرب تفاوت و جدایی خاصی حاکم بوده است. این موضوع را کتیبه‌های سلطنتی و

فهرست‌های ایالتی مندرج در آنها نیز به گونه‌ای تایید می‌کنند. در میان کتیبه‌های سلطنتی که شاهان هخامنشی از خود به یادگار گذارده‌اند، برخی از آنها حاوی فهرستی از سرزمین‌ها و مردمانی هستند که این شاهان بر آنان فرمان می‌راندند. در میان کتیبه‌ها، هر جا فهرستی از ایالات شاهنشاهی داده شده است (به جز یک مورد)، ایالات شرقی از ایالات غربی جدا شده‌اند. نمی‌توان گفت که پارسیان هخامنشی صرفاً از دیدگاه جغرافیایی به این تقسیم‌بندی دست یازیده بوده‌اند، بلکه باید چنین فرض کرد که این جدایی به نگرش آنان به مناطق تحت سلطه بازمی‌گردد (ایمان‌پور، ۳۵). به هر روی، در میان این فهرست‌ها ایالات شرقی که عموماً با پارت آغاز می‌شوند از ایالات غربی که معمولاً با بابل آغاز می‌شوند جدا شده‌اند (جدول ۱)؛ یعنی رویکرد این فهرست‌ها که احتمالاً از روی یک فهرست اداری تنظیم شده‌اند، به این صورت است که ابتدا مراکز شاهنشاهی متشکل از پارس (اگر ذکر می‌شد)، ماد، عیلام و سپس ایالات شرقی و غربی برشمرده شده‌اند. برخی همچون ارنست هرتسفلد پیشتر به این رویکرد فهرست‌ها اشاره کرده‌اند (والزر، ۶۰).

شش کتیبه سلطنتی از این دوره در دست است که هر یک در بردارنده فهرستی از ایالات هستند.^۱ این شش کتیبه عبارتند از: کتیبه‌های داریوش اول در بیستون (DB)، بر دیوار جنوبی صفت تخت‌جمشید (DPe)، بر فراز آرامگاهش در نقش رستم (DNa)، از شوش (DSe)، بر استل کانال در مصر و سرانجام کتیبه دیو خشایارشا (XPe). تصور می‌رود که این فهرست‌ها می‌توانند ما را در تشریح جایگاه ایالات شرقی در نظام شاهنشاهی هخامنشی یاری برسانند.

کتیبه بیستون که داریوش در آن به شرح به قدرت رسیدن خود می‌پردازد (Kent, pp. 116-35)، حاوی اولین فهرست ایالات است. داریوش در بند ۲۶ از ستون اول این کتیبه سرزمین‌هایی که وی بر آنها فرمان می‌راند را بر می‌شمارد. در این فهرست پس از مراکز شاهنشاهی (در اینجا پارس و عیلام) ایالات غربی و سپس ایالات شرقی ذکر شده‌اند. بنابراین، در اینجا رویکرد مرکز-غرب-شرق قابل مشاهده است. همین رویکرد دقیقاً در فهرست ایالتی مذکور در کتیبه منقور بر دیوار جنوبی صفت تخت‌جمشید نیز تکرار شده است. اما در سه کتیبه دیگر داریوش که از اهمیت خاصی نیز برخوردار هستند وی در برشمردن ایالات امپراتوری‌اش رویکرد مرکز-شرق-غرب را در پیش گرفته است. در این کتیبه‌ها ایالات به گونه‌ای منظم به دنبال یکدیگر ذکر شده‌اند. تنها استثناء، فهرست ایالتی مندرج در کتیبه دیو خشایارشا است که در آن در برشمردن ایالات از هیچ نظم مشخصی

۱. برای بحث بیشتر درباره کتیبه‌ها سلطنتی و فهرست‌های ایالتی مذکور در آنها رک. بهادری ۱۳۸۹: ۵۸-۴۳.

پیروی نشده و ایالات از شرق به غرب می‌پرند. هرتسفلد علت آن را در انحطاطی می‌داند که از دوران خشایارشا آغاز و طی آن از نظام دیوانسالاری داریوشی دست کشیده شد (والزر، ۶۱).

فهرست‌های ایالتی نشان می‌دهند که در نظام اداری شاهنشاهی ایالات شرقی متشکل از باختر، سغد، خوارزم، پارت، آریا(هرات)، آراخوزیا، زرنگ، ستگیدا، گنداره، هند، سکا‌های تیزخود و سکا‌های هوم‌نوش نسبت به ایالات غربی از اهمیتی یکسان وحتى بیشتر برخوردار بوده‌اند. نکته مهم دیگری که پس از بررسی این فهرست‌ها جلب توجه می‌کند (نه چندان مرتبط با بحث حاضر)، مربوط به جایگاه بابل در این فهرست‌هاست. چنانکه مشاهده می‌شود، ایالت بابل نه در کنار مراکز شاهنشاهی که همراه با ایالات غربی در این فهرست‌ها بر شمرده می‌شود. پیشنهاد شده است که این امر به کاهش جایگاه تجاری و اقتصادی بابل در زمان داریوش بازمی‌گردد (ایمان‌پور، ۳۶) که پذیرفتنی نیست، زیرا رشد و پیشرفت بابل حتی تا زمان خشایارشا نیز ادامه یافت (Stolper, p. 9). نویسندگان کلاسیک ادعا کرده‌اند که شاهان بزرگ در بین پایتخت‌های خویش شامل تخت‌جمشید، شوش، اکباتان و بابل پیوسته در مهاجرت بوده و مورخان امروزی نیز گفته‌های آنان را تأیید می‌کنند (بریان، ۴۱۷). اما فهرست‌های ایالتی چشم‌انداز دیگری ترسیم می‌کنند، زیرا جایگاه بابل در این فهرست‌ها درخور مقام پایتخت یک شاهنشاهی نیست، بلکه به‌سادگی در میان سایر ایالات بر شمرده می‌شود. به‌علاوه، نتیجه بررسی گل‌نبشته‌های سابقاً منتشر نشده تخت‌جمشید (متشکل از ۴۵۰۰ متن) نشان داده است که شاه بزرگ پیوسته در میان شهرهای مهم شاهنشاهی همچون تخت‌جمشید، شوش و اکباتان در رفت و آمد یا مهاجرت بوده، اما بابل جایی در این میان ندارد (Tuplin, pp. 109-10) از سوی دیگر، آثار فرهنگی هخامنشی که از کاوش‌های باستان‌شناختی در بابل دوره هخامنشی به دست آمده‌اند نیز این موضوع را تأیید می‌کنند. حقیقت آن است که بقایای هخامنشی مکشوف از بابل بسیار کمتر از آن چیزی است که بتوان از آن نتیجه گرفت شاهان پارس از این شهر به عنوان یکی از پایتخت‌های سلطنتی استفاده می‌کرده‌اند (Schmidt, pp. 28-9). در بحث مربوط به گل‌نبشته‌های تخت‌جمشید، این موضوع به گونه‌ای ملموس‌تر خودنمایی می‌کند.

نقوش برجسته

نقش برجسته‌های یادمانی تخت‌جمشید و نقش رستم علی‌رغم آنکه توسط پژوهشگران بنامی مورد ارزیابی قرار گرفته‌اند، هنوز حاوی نکات فراوانی هستند. با شکوه‌ترین این نقش برجسته‌ها آنهایی هستند که نمایندگان ملل تابعه شاهنشاهی را به تصویر کشیده‌اند. این

نقش برجسته‌ها عبارتند از: نقش برجسته هدیه‌آوردگان بر پلکان شرقی آپادانای تخت‌جمشید، نقش برجسته اورنگ‌بران بر درگاه شرقی کاخ سه دروازه (ساختمان مرکزی)، نقش برجسته اورنگ‌بران بر درگاه جنوبی کاخ صدستون (تالار تخت)، پیکره‌های اورنگ‌بران بر آرامگاه‌های داریوش اول و جانشینانش در نقش رستم و سرانجام تندیس داریوش از شوش. هدف، تأکید بر نکات ریز و درشت نقش برجسته‌های فوق در جهت نمایان ساختن جایگاه ایالات شرقی در نظام سیاسی شاهنشاهی است.

چنانچه معلوم است، اشتیاق به مجسم کردن نمایندگان ملل زیردست در خاور نزدیک سابقه‌ای بس طولانی دارد که نقش برجسته‌های دوره هخامنشی نیز به نحوی ادامه این سنت هستند. چنین به نظر می‌رسد که برخلاف فهرست‌های ایالتی و نظم و ترتیب خاصی که در برشمردن ایالات در آنها پیروی می‌شد (به جز کتیبه دیو)، در اینجا منظور فقط به نمایش گذاشتن عظمت شاهنشاهی و تنوع ملیت‌هایی بود که در پهنه آن زندگی می‌کردند. در رابطه با این تصاویر ذکر این نکته‌لازم است که تشخیص ملیت هر یک از نمایندگان در درجه اول بر پیکره‌های اورنگ‌بران آرامگاه‌های داریوش اول و اردشیر دوم استوار است، زیرا هر پیکره در آنجا دارای پهلونبشته‌ای است که به ملیت او اشاره می‌کند.

بر پلکان شرقی کاخ آپادانا بیست و سه هیئت سه تا نه نفری در سه ردیف به نمایش درآمده‌اند که هر یک با تقدیم هدایایی به حضور شاه بزرگ شرفیاب می‌شوند. درباره این که هیئت‌های نمایندگی را بایستی به صورت افقی خواند یا عمودی بحث‌های فراوانی بین محققان صورت گرفته است، اما به طور کلی خواندن عمودی آنها طرفداران بیشتری دارد (Root, p. 235). در اینجا نیز از همین رویکرد پیروی شده است. به نظر می‌رسد در اینجا نمایندگان به گونه‌ای مختلط و فاقد آن نظمی که در فهرست‌های ایالتی وجود دارد به تصویر کشیده شده‌اند.^۱ برخی همچون هایدماری کخ معتقدند که درهم و برهم بودن ترتیب نمایندگان در این نقش برجسته صرفاً دلایل هنری داشته است، به این شرح که نمایندگان سرزمین‌هایی که از نظر جغرافیایی به یک منطقه تعلق داشتند و از جامه و هدایای مشابهی برخوردار بودند، بنا به تشخیص استاد سنگ‌تراش و با موافقت شاه بزرگ یا مشاورش در یک گروه قرار داده می‌شدند (کخ، ۱۳۰). اریک اشمیت نیز به شباهت‌ها و قرابت‌های فرهنگی برخی از هیئت‌ها که در موقعیت آنان در نقش برجسته دخیل بوده است اشاره می‌کند (Schmidt, p. 119). اما نکته بسیار مهم در نقش برجسته مزبور مسلح بودن برخی از

۱. برای بحث مفصل درباره نقوش برجسته تخت‌جمشید و آرامگاه‌های سلطنتی نقش رستم و مردمان شرقی مجسم در آنها رک. بهادری ۱۳۸۹:

هیئت‌های ایالات شرقی است: به اعضای هیئت نمایندگی سغد و خوارزم و سکا‌های تیزخود اجازه داده شده است تا به صورت مسلح به حضور شاه بزرگ مشرف شوند. این امتیاز بزرگی است که حتی به نمایندگان مراکز شاهنشاهی (ماد و عیلام) که در اینجا نیز حاضر هستند اعطا نشده است چه برسد به نمایندگان ایالات غربی (Ibid, pp. 87-8). این نکته نشان می‌دهد که ایالات شرقی و مردمان ساکن در آنها در نظام سیاسی شاهنشاهی جایگاه بسیار والایی را به خود اختصاص داده بودند و شاهان بزرگ نسبت به مردمان ساکن در غرب شاهنشاهی به دیده برتر به آنان می‌نگریستند. کفایت به یاد آوریم که کوروش بزرگ پس از انتصاب کمبوجیه به عنوان جانشینی خود به فرزند کهنتر یعنی بردیا حکومت ایالات شرقی را اعطا می‌کند (بریان، ۱۴۱). یعنی مردمان ایالات شرقی از همان ابتدای تشکیل شاهنشاهی از این جایگاه رفیع برخوردار بودند.

در نقش برجسته درگاه شرقی کاخ سه دروازه یا ساختمان مرکزی، شاه بزرگ بر تخت سلطنتی جلوس کرده و اورنگ شاهی او به وسیله بیست و هشت نماینده اقوام شاهنشاهی حمل می‌شود. در اینجا نیز قرارگیری نمایندگان از نظم و ترتیب خاصی تبعیت نمی‌کند و فقط القای عظمت و گستردگی امپراتوری مد نظر بوده است. اما مجدداً نکته مهم مسلح بودن برخی از نمایندگان ایالات شرقی است که عبارتند از نمایندگان سغد و سکا‌های تیزخود (Schmidt, p. 120). نمایندگان ایالات غربی مانند بابل و مصر و لیدیه که بنا به اعتقاد رایج مهم‌ترین ایالات امپراتوری را تشکیل می‌دادند، از چنین امتیازی برخوردار نیستند. لازم به ذکر است که علاوه بر نمایندگان سغد و سکا‌های تیزخود، نمایندگان ماد و عیلام نیز بر خلاف نقش برجسته پلکان شرقی آپادانا در اینجا مسلح هستند.

در نقش برجسته درگاه جنوبی کاخ صدستون (تالار تخت) صحنه‌ای تقریباً مشابه نقش برجسته درگاه شرقی کاخ سه دروازه نمایش داده شده است. در اینجا نیز شاه بر تخت شاهی تکیه زده و اورنگ شاهی او بر دوش بیست و هشت نماینده اقوام شاهنشاهی حمل می‌شود. در این نقش برجسته نیز مانند دو نقش برجسته پیشین قرارگیری پیکره‌ها از آن نظم مورد انتظار برخوردار نیستند. در این نقش برجسته فقط نمایندگان ماد و عیلام مسلح هستند و این امتیاز از نمایندگان ایالات شرقی سلب شده است و آنان برخلاف دو نقش برجسته قبلی مسلح نیستند. به نظر می‌رسد محروم شدن نمایندگان ایالات شرقی از این امتیاز علتی سیاسی داشته است. به موجب کتیبه پی بنا که توسط هرتسفلد در گوشه جنوب شرقی کاخ صدستون کشف شد، ساخت این کاخ توسط خشایارشا آغاز و به وسیله جانشین او اردشیر اول تکمیل شد (Ibid, p. 128). از طرفی دیگر، برخی از نویسندگان کلاسیک به شورش‌هایی در باختر اشاره کرده‌اند که مربوط به مسئله جانشینی بوده است.

پس از جلوس خشایارشا بر تخت سلطنت برادر ارشدش آریارمنه که جانشینی پدر را حق خود می‌دانست، در باختر سر به شورش برداشت و مردم باختر نیز ظاهراً از وی حمایت کردند. در این موقع خشایارشا با اعطای امتیازهایی چند او را از ادامه شورش بازداشت (بریان، ۱۱۰۱). اردشیر اول نیز پس از جلوس بر تخت با شورش اردوان در باختر که در به قدرت رسیدن خود اردشیر نقش مهمی ایفا کرده بود، مواجه شد. سرانجام اردشیر با اعزام سپاهی به باختر این شورش را سرکوب کرد (همان، ۱۲۰۰). هر چند این دو شورش بزرگ مربوط به دو ایالت سغد و خوارزم نبود، اما بعید نیست دامنه آنها به کل منطقه شمال شرق قلمرو شاهنشاهی نیز کشیده شده باشد. شاید بتوان سلب امتیاز حمل اسلحه از نمایندگان ایالات شرقی در نقش برجسته درگاه جنوبی تالار صدستون را واکنشی از سوی قدرت مرکزی نسبت به این دو رویداد دانست.

در نقش برجسته اورنگ‌بران مجسم بر فراز آرامگاه داریوش در نقش رستم وضع به کلی متفاوت است. در این نقش برجسته داریوش بر روی اورنگی ایستاده است که پایه‌هایش بر روی دوش سی نماینده قوم شاهنشاهی حمل می‌شود. نمایندگان به ترتیبی کاملاً منظم به دنبال یکدیگر تصویر شده‌اند: ابتدا نمایندگان مراکز شاهنشاهی که علاوه بر ماد و عیلام نماینده پارس نیز در میان آنان حضور دارد. پس از اینان، نمایندگان ایالات شرقی (بنا به اهمیتشان در نظام شاهنشاهی) قرار دارند و سپس نمایندگان ایالات غربی از پی می‌آیند. همان طور که ملاحظه می‌شود، در ترتیب قرارگیری نمایندگان از رویکرد مرکز-شرق-غرب پیروی شده است و نمایندگان ایالات شرقی مقدم بر نمایندگان ایالات غربی نمایش داده شده‌اند. نکته‌ای که در اینجا جلب توجه می‌کند حمل اسلحه توسط نمایندگان تمامی ایالات است. دیگر این امتیاز مختص یک یا چند قوم شاهنشاهی نیست، بلکه تمامی نمایندگان از آن برخوردارند و نمایشی است زیبا از وحدت و تساوی در این شاهنشاهی پر عظمت.

تندیس داریوش در ژانویه سال ۱۹۷۲ در شوش کشف شد. به نظر می‌رسد که تندیس ابتدا در معبد آتوم در هلیوپولیس در مصر قرار داشته، اما بعدها احتمالاً در زمان اردشیر اول به شوش انتقال یافته است (Vogelsang, p. 104). بر سمت چپ و راست پایه مجسمه، ردیفی از دوازده پیکره نمایندگان شاهنشاهی به تصویر کشیده شده است (۱۲-۱ بر سمت چپ پایه و ۲۴-۱۳ بر سمت راست آن). این پیکره‌ها به حالت زانو زده بر روی کارتوش یا نام - حلقه‌ای نشسته‌اند که دربردارنده نام سرزمین هر یک از آنهاست. در رأس آنان نماینده پارس قرار دارد و نمایندگان با خصوصیات کامل قومی‌شان مانند لباس، مدل مو و غیره به تصویر کشیده شده‌اند (Roaf, p. 79). اینان عبارتند از: پارس، ماد، عیلام، هرات، پارت،

باختر، سغد، آراخوزیا، زرنگ، تنگوش، خوارزم، سکا‌های آن سوی سغد، بابل، ارمنستان، سارد، کاپادوکیه، تراکیه، آشور، عربستان، مصر، پوتیا، حبشه، مکا، هیندوش. ملاحظه می‌شود که در اینجا نیز رویکرد مرکز-شرق - غرب مدنظر بوده است.

گل‌نیشته‌های تخت‌جمشید

در کاوش‌هایی که در دهه ۱۹۳۰ توسط موسسه شرق‌شناسی دانشگاه شیکاگو به سرپرستی ارنست هرتسفلد در تخت جمشید صورت گرفتند، هزاران گل‌نیشته گلی مکتوب به خط عیلامی (و در مواردی نیز به خط آرامی، یونانی، فریگی، بابلی و فارسی باستان؛ رک، گریسون و روت، ۵) کشف شدند. گل‌نیشته‌ها در گوشه شمال شرقی جایی که مجموعه استحکامات دفاعی صفا قرار داشت از دل خاک بیرون آمدند و به همین دلیل به «گل‌نیشته‌های بارو» معروف شدند. دو هزار و هشتاد و هفت لوح در سال ۱۹۶۹ توسط ریچارد هلوک انتشار یافتند که تحت عنوان مجموعه PF از آنها یاد می‌شود. گل‌نیشته‌ها تماماً متعلق به دوران داریوش اول بوده و بین سال‌های ۵۰۹ تا ۴۹۴ ق م تاریخگذاری شده‌اند (از سال ۱۸ تا ۲۸ سلطنت داریوش). متن‌های بارو مربوط به برداشت، ثبت، بایگانی و توزیع مواد غذایی در دو منطقه پارس و عیلام هستند و تصویری گویا از نظام پیشرفته اقتصادی و اداری شاهنشاهی را به نمایش می‌گذارند. هلوک متن‌های بارو را بنا به قاعده خاصی به سی و دو گروه طبقه‌بندی کرد. در میان این اسناد، متن‌های نوع Q که به متن‌های مسافرتی معروف هستند از اهمیت بسزایی برخوردارند و حقایق مهمی را در باب جایگاه ایالات شرقی در نظام اقتصادی و اداری شاهنشاهی به دست می‌دهند. اسناد مزبور که تعداد آنها به سیصد و چهار متن بالغ می‌شود، مربوط به توزیع جیره میان مسافرانی است که به نقاط گوناگون شاهنشاهی مسافرت می‌کردند (Hallock, pp.40-45). مسافرانی که در متن‌ها به آنان اشاره می‌شود حامل مجوز یا سند مهر شده‌ای (به عیلامی: *halmi*) از جانب شاه یا ساتراپ ایالات گوناگون بودند (Vogelsang, p. 166) که با ارائه آن به ایستگاه‌هایی که به فاصله یک روز راهپیمایی از یکدیگر در سرتاسر امپراتوری مستقر شده بودند، آذوقه سفر دریافت می‌کردند (Lewis, p. 2). مبدأ و مقصد اکثر این سفرها تخت‌جمشید و شوش است، اما نقاط دیگر را نیز شامل می‌شوند. در این متن‌ها اطلاعاتی از قبیل مبدأ و مقصد سفرها، تاریخ و اسامی مسوولان تحویل دهنده و دریافت کننده کالاها و نیز صادرکننده مجوز سفرها ارائه شده است. با نگاهی به متن‌ها و مکان‌های مذکور در آنها^۱ آشکار می‌شود که ایالات شرقی و

۱. برای آگاهی بیشتر از متن‌های مسافرتی و طبقه‌بندی و تفسیر اطلاعات مذکور در آنها رک. بهادری ۱۳۸۹: ۱۰۳-۸۵.

نمایندگان آنها به گونه‌ای حیرت‌آور در نظام اقتصادی و اداری شاهنشاهی نقش و حضوری فعال داشتند. پس از مراکز شاهنشاهی که مقصد بسیاری از سفرها را به خود اختصاص داده‌اند، ایالت آراخوزیا به مرکزیت قندهار بیش از هر ایالت دیگری تکرار شده (۱۰ بار) و مبدأ یا مقصد بسیاری از سفرهاست. در کاوش‌های باستان‌شناختی که در سال ۱۹۷۴ در قلعه کهن قندهار صورت گرفت، دو گل‌نیشته عیلامی هخامنشی مشابه گل‌نیشته‌های بارو در آنجا کشف شد (Helms, p. 20). دو گل‌نیشته مزبور گواه نفوذ و تأثیر عمیق نظام اداری و اقتصادی شاهنشاهی هخامنشی در این منطقه است و معلوم می‌شود که در مرکز هر یک از ایالات شرقی، تشکیلاتی اداری به همان سبکی که در مرکز شاهنشاهی وجود داشت، پدید آمده بود (Stolper and Tavernier, p. 17). پس از آراخوزیا، کرمان و هند (به ترتیب ۹ و ۷ بار) و آریا (هرات) و باختر (به ترتیب ۳ و ۲ بار) در جایگاه بعدی قرار دارند. اما نکتهٔ تعجب‌برانگیز، حضور کم‌رنگ‌ایالات غربی در متن‌های مسافرتی است. سارد، پایتخت ایالت لیدیه دو بار و ایالت‌های بابل، مصر، آشور و ساگارتیا (اسه‌گرتی) هر کدام یکبار در این اسناد ذکر شده‌اند. ارتباط کم میان مراکز شاهنشاهی و ایالات غربی که در متن‌های مسافرتی بازتاب یافته، به راحتی قابل تفسیر نیست. توجه شاهان بزرگ به ایالات غربی که در آثار نویسندگان کلاسیک انعکاس یافته است و اهمیتی که آنان برای ایالات غربی قائل بوده‌اند، با محتوای متن‌های مسافرتی جور در نمی‌آید. در مقابل، ارتباط تنگاتنگ میان مراکز و ایالات شرقی جالب توجه است. ایالات شرقی به گونه‌ای گسترده در نظام اقتصادی و اداری شاهنشاهی ادغام شده و از مزایای آن نیز برخوردار بوده‌اند.

در بحث مربوط به فهرست‌های ایالتی ملاحظه شد که بابل نه در کنار مراکز شاهنشاهی بلکه به همراه ایالات غربی‌شمرده می‌شد. در متن‌های مسافرتی نیز به بابل تنها یکبار اشاره شده است. این حقیقت برخلاف ادعاهای مورخان یونانی است که بابل را در میان پایتخت‌های سلطنتی شاهنشاهی قلمداد کرده‌اند. پیشتر اشاره شد که در گل‌نیشته‌های سابقاً منتشر نشدهٔ بارو نیز حضور بابل بسیار کم‌رنگ است. این شواهد نشان دهندهٔ آن است که بابل در نظام سیاسی، اقتصادی و اداری شاهنشاهی پارس‌حکم یک ایالت معمولی را داشته و بایستی آن را از فهرست پایتخت‌های هخامنشیان خارج کرد.

داده‌های باستان‌شناختی

ایالات شرقی شاهنشاهی هخامنشی منطقهٔ وسیعی از سیردریا در شمال تا سند در جنوب را در می‌گیرند و بنابراین پرداختن به زمینهٔ باستان‌شناختی آنها یکجا ممکن نیست. همان

طور که ذکر شد، ایالات شرقی مذکور در فهرست‌های ایالتی را می‌توان به دو دسته شمالی و جنوبی تقسیم کرد. بنابراین، در ادامه پژوهش حاضر به ایالات شمالی پرداخته می‌شود که در شمال شرقی قلمرو شاهنشاهی قرار گرفته بودند. اینها عبارت بودند از: باختر، سغد و خوارزم. تقسیم ایالات شرقی به دو منطقه شمالی و جنوبی در آثار مورخان کلاسیک نیز مشاهده شده است (بریان، ۱۵۵۲). در فهرست‌ها ابتدا ایالات شمالی و سپس ایالات جنوبی برشمرده شده‌اند. امروزه از منطقه‌ای که ایالات شمالی در آن قرار داشتند تحت عنوان «غرب آسیای مرکزی» یاد می‌شود. این منطقه شامل کشورهای تازه‌تأسیس ازبکستان، تاجیکستان، ترکمنستان و بخش‌هایی از افغانستان می‌شود. نکته‌ای که پیشاپیش بایستی به آن اشاره شود، کمبود شدید مواد فرهنگی و آثار هخامنشی در این منطقه است (برای بحث جامع درباره باستان‌شناسی غرب آسیای مرکزی، به‌ویژه در دوره هخامنشی، رک بهادری ۱۳۸۹).

از عصر آهن آسیای مرکزی تحت عنوان دوره یاز یاد می‌شود (پس از کاوش در یاز تپه^۱ واقع در مرغیانه^۲ در ترکمنستان جنوبی توسط م. ماسون^۳). دوران مذکور خود به سه مرحله یاز I تا III تقسیم می‌شود. سفال یاز I، که علاوه بر خود یاز تپه در محوطه‌هایی همچون کوچوک تپه^۴ در ازبکستان نیز به دست آمده است، سفالی است دست‌ساز و خشن و گاهی منقوش، اما سنت سفال با چرخ سفالگری نیز ادامه یافت. در عصر آهن به تعداد استقرارها افزوده شد و آبادی‌ها نسبت به دوران مفرغ بزرگتر شدند. آنها اغلب مجهز به سیستم آبیاری بوده و کشاورزی پررونقی داشتند. مسئله پیچیده، همانا گاهنگاری عصر آهن منطقه مورد بحث است که همچنان مورد اختلاف است. باستان‌شناسان شوروی سابق و فرانسوی که در این حوزه کاوش و تحقیق کرده‌اند، نظریات متفاوت و گاه متناقضی دارند. در حالیکه باستان‌شناسان روس دوره یاز I (عصر آهن قدیم) را به ۱۰۰۰-۷۵۰ ق م تاریخگذاری کرده‌اند (Masson and Sarianidi, p. 158)، باستان‌شناسان فرانسوی که چندی است ابتکار عمل را در این منطقه به دست گرفته‌اند با استفاده از روش تاریخگذاری کربن ۱۴ دوره یاز I را به نیمه هزاره دوم ق م به عقب می‌برند. به همین ترتیب، پژوهشگران شوروی دوره یاز II را به ۷۵۰-۵۵۰ ق م و یاز III را به ۵۵۰-۳۵۰ ق م تاریخگذاری می‌کنند، اما فرانسوی‌ها یاز II را به ۱۱۰۰ ق م و یاز III را به ۷۰۰/۶۰۰- تا ۳۳۰ ق م تاریخگذاری کرده‌اند. در گاهنگاری محققان شوروی دوره‌های یاز II و III تقریباً همزمان با دوره هخامنشی است، اما

1. Yaz Depe
2. Margiana
3. M. Masson
4. KuchukDepe

محققان فرانسوی به تاریخی کهنتر برای دو دوره فوق قائلند. البته در خصوص گاهنگاری پیشنهادی فرانسوی‌ها نیز تردیدهایی وجود دارد (Genito et al, p. 124). نتایج کاوش‌های باستانشناسان روس نشان می‌دهد که در دوره‌های I و II و III رشد و پیشرفت زیادی در غرب آسیای مرکزی رخ داد: سفال‌های چرخ‌ساز جایگزین سفال‌های دست‌ساز و خشن دوره I یاز شدند و معماری یادمانی و ساخت مراکز مذهبی دوباره ظاهر شد. کانال‌های آبیاری که برای امر کشاورزی در این دوره ساخته شدند، ۵۰ تا ۶۰ کیلومتر طول داشتند (Masson and Sarianidi, p. 155). سوالی که مطرح می‌شود این است که چه سازمان و تشکیلات سیاسی در پس این رشد و پیشرفت قرار داشته‌است؟ زیرا ساخت کانال‌هایی این چنین بزرگ خارج از توانایی‌های یک قبیله بوده است. در دوره مورد بحث تغییرات اقتصادی و اجتماعی ناگهانی در سطح زندگی مردمان این منطقه به وقوع پیوست. استقرارهای بزرگ دارای ارگ شدند و به مراکز صنعتی تبدیل گشتند. باستان‌شناسان شوروی و فرانسوی در این مورد که منشأ این رشد و تحول محلی و درون‌زا بوده است، تردید دارند (Boucharlat et al, p. 489). از طرف دیگر، برخی همانند ی. مارکوارت و و. بارتولد با استناد به متون زرتشتی و در درجه اول اوستا، معتقد بودند که پیش از ظهور هخامنشیان ایالات سازمان یافته‌ای به مرکزیت بلخ و خوارزم در این منطقه حضور داشته است (برای بحث بیشتر، رک فیروزمندی و بهادری زیر چاپ). ماسون و ساریانیدینیز معتقدند یک هسته سیاسی در پیش از دوره هخامنشی در بلخ وجود داشته که نفوذ خود را تا مرغیان و شاید تا هرات و سغد بسط داده بود (Masson and Sarianidi, p. 162)، اما وجود پادشاهی بلخی در دوره مقدم بر ورود پارسیان به منطقه همواره رد شده است (Frye, p. 79).

تاریخ انضمام آسیای مرکزی به شاهنشاهی هخامنشی دقیقاً مشخص نیست، زیرا نویسندگان کلاسیک تا هنگام لشکرکشی اسکندر کمترین علاقه‌ای به این وادی نشان نداده و به جز شروح مختصری درباره نبرد نهایی کورش بزرگ با ماساژت‌ها، سخن دیگری بر زبان نیاورده‌اند. مورخان امروزی تاریخ لشکرکشی کورش به آسیای مرکزی و تصرف آن را معمولاً قبل از فتح بابل و بین سال‌های ۵۴۶ تا ۵۴۰ ق م قرار می‌دهند (بریان، ۱۰۸)، زیرا داریوش در کتیبه بیستون تمام ایالات شرقی به جز هند را بر می‌شمارد و مشخص می‌شود که پیش از او کورش این نواحی را به امپراتوری منضم ساخته بود (Vogelsang, pp. 100-101).

اشاره شد که در باب گاهنگاری عصر آهن آسیای مرکزی مشکلات اساسی وجود دارد. از میان سه مرحله دوره I یاز، مرحله I یاز به خوبی شناخته شده است، اما وضعیت درباره مراحل II و III این گونه نیست، به طوری که محققان هنوز نتوانسته‌اند این دو مرحله را

از یکدیگر جدا سازند و حتی هنوز نمی‌دانند که آیا دورهٔ یاز III بایستی جدا از دورهٔ یاز II در نظر گرفته شود یا خیر (Boucharlat *et al*, p. 490). مسئلهٔ کمبود آثار و مواد فرهنگی هخامنشی از یک سو و ابهامات مربوط به گاهنگاری از سوی دیگر مانع ترسیم تصویری روشن دربارهٔ حضور هخامنشیان در این منطقه می‌شوند. لذا با وقوف بر چنین معضلاتی تلاش می‌شود آثار مادی مربوط به هخامنشیان که از بررسی‌ها و کاوش‌های باستان‌شناختی به دست آمده‌اند در جهت بازسازی جایگاه ایالات شرقی در شاهنشاهی هخامنشی مورد بهره‌برداری قرار بگیرند.

اولوغ تپه در مرز پارت و باختر

محوطهٔ اولوغ تپه بر دامنهٔ رشته کوه کوپت داغ در ترکمنستان جنوبی در ۱۵ کیلومتری مرز ایران با آن کشور واقع شده است. این محوطه در اواخر دههٔ شصت و اوایل دههٔ هفتاد میلادی توسط و. ساریانیدی^۲ کاوش شد و وی مواد فرهنگی از دوره‌های کالکولتیک (نمازگا III) تا عصر آهن را در آن شناسایی کرد. هیئت فرانسوی - ترکمن از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۳ مجدداً در این تپه به حفاری پرداخته و به یک گاهنگاری طولانی‌تر دست یافتند (نمازگا I تا یاز II و III). بر نوکتیهٔ مذکور که ۳۰ متر ارتفاع دارد، ساختمانی بر روی یک سکوی خشتی بنا شده است که از سوی کاوشگران ارگ نامیده شده است (Boucharlat *et al*, p. 480). دلیل چنین نامگذاری آن است که بنای فوق در بلندترین نقطهٔ تپه قرار گرفته و بر محوطهٔ وسیع شهری پایین تپه مسلط است، زیرا بررسی‌های ژئومغناطیس نشانگر ساختارهای شهری در این محوطه است. ارگ دارای پلان مربعی است که هر ضلع آن ۴۳ متر است همراه با یک پلان درونی منظم که با خشت‌هایی به ابعاد $۹ \times ۲۶/۳۰ \times ۵۲/۶۰$ سانتیمتر بنا شده است. خشت‌ها در حقیقت استاندارد خشت‌های عصر آهن منطقه است و با خشت‌های مربعی هخامنشی کاملاً متفاوت است (تصویر ۴). ورودی ارگ که به دوره‌های یاز II و III تاریخگذاری شده، در سمت جنوب واقع است و مقابل دروازهٔ ورودی، پلکانی است که به طبقهٔ فوقانی منتهی می‌شود. پوشش سقف ارگ هنوز مشخص نیست، اما حفاران با توجه به ضخامت دیوارها و عرض کم اتاق‌ها پوشش طاقی را محتمل می‌دانند (Ibid, p. 481). به فاصلهٔ ۲ متری دیوار بیرونی (به طرف داخل) که دربردارندهٔ تیرکشی‌ها و فرورفتگی‌هایی هست، دیوار دیگری وجود دارد که فضایی کریدورمانندی را به وجود آورده است که با توجه به یافته‌های موجود در آن به عنوان انبار

1. Ulug Depe
2. V. Sarianidi

تشخیص داده شده است. چیزی که در ارگ توجه کاوشگران را جلب کرده وجود سه اتاق موازی و کشف خمره‌های انبار و مهرها و اثر مهرها در آن است و در نتیجه از این اتاق‌های موازی تحت عنوان انبار یاد کرده‌اند. هرچند تنها قسمتی از ارگ کاوششده است، اما به نظر حفاران ویژگی‌هایی از قبیل سلسله فرورفتگی‌ها و تیرکشی‌های روی دیوار بیرونی، پلکانی که به طبقه دوم راه می‌برد و اتاق‌های باریک موازی، یادآور معماری دوره ماد در نوشیجان تپه و گودین تپه (تصویر ۵) هستند (Ibid, p. 485). از این گذشته، ارگ اولوغ تپه، همانند بنای نوشیجان، علاوه بر استقرار اصلی دارای استقرار متأخری است. استقرار متأخر در نوشیجان به نیمه قرن ششم ق م تاریخگذاری شده است (Stronach, p. 236). ساختار اتاق‌های موازی علاوه بر بناهای دوره ماد در دوره هخامنشی نیز دیده شده است، از جمله در برج جنوب شرقی ساختمان عظیم آپادانا در تخت جمشید (Huff, p. 377). قالب سفال‌های اولوغ تپه با سفال‌های معمول عصر آهن آسیای مرکزی فرق می‌کند و به عقیده حفاران این قالب‌های جدید از فلات ایران به این منطقه وارد شده است. نکته مهم، به دست آمدن سفال‌های پوست تخم مرغی هخامنشی از اولوغ تپه است، اما سفال‌های مزبور فقط از سطح تپه به دست آمده نه در خود ارگ. تاریخگذاری ارگ هنوز به صورت یک معضل باقی مانده است، زیرا همان طور که ذکر شد مسئله گاهنگاری دوره‌های یاز II و III هنوز حل نشده است. اما حضور سفال یاز III و سفال‌های پوست تخم مرغی نشان می‌دهد که ارگ در دوره هخامنشی همچنان کاربرد داشته است. کاوشگران مادی بودن آن را به عنوان محتمل‌ترین فرضیه مطرح نموده‌اند که اگر چنین باشد، ایندیدگاه رایج که پیشروی مادها به سمت شرق بیشتر به شکل اتحاد با رؤسای محلی بوده نه مستقر ساختن نهادهای اداری، رد می‌شود (Boucharlat et al, p. 494).

آلتین تپه^۱ در باختر

آلتین تپه یکی از سلسله استقرارهایی است که در این دوره در واحه بلخ واقع در شمال افغانستان مرکزیت داشت. کاوش‌ها در یکی از مهمترین این محوطه‌ها معروف به آلتین ۱۰ توسط ساریانیدیمنجر به کشف دو ساختمان یادمانی شدند. یکی از ساختمان‌ها که از سوی وی کاخ تابستانی نامیده شده است دارای پلان مستطیلی و به ابعاد ۵۵×۸۰ مترمربع است. این ساختمان که از خشت‌های مربعی شکل ساخته شده است دارای دو حیاط است که در هر طرف با رواق‌هایی احاطه شده است (Sarianidi, p. 76-81). دیگر ساختمان در آلتین ۱۰

1. Altin Depe

(کاخ زمستانی) دارای پلان مربعی است که هر ضلع آن ۳۶ متر طول دارد. این ساختمان نیز با خشت‌های مربعی نوع هخامنشی ساخته شده است و عبارت است از یک حیاط باز که توسط رواق‌هایی احاطه شده است. پلان این دو کاخ یادآور ساختمان مذهبی (ساختمان QN3) دهانه غلامان هستند (شراتو، ۱۴۵) (تصویر ۶). اتاق‌های کاخ زمستانی آلتین ۱۰ دربردارنده محراب‌های پله دار است که قابل مقایسه با نمونه‌های یافته شده در ساختمان شماره ۶ دهانه غلامان است (Ball, p. 641). به نظر می‌رسد که شباهت‌های کاخ زمستانی آلتین ۱۰ با ساختمان مذهبی دهانه غلامان (هم از نظر معماری و هم از نظر محراب‌ها)، نشانگر کارکرد مذهبی این ساختمان است. ساختمان مذهبی دهانه غلامان نیز به نوبه خود از نظر معماری با بناهای تخت‌جمشید مقایسه شده است (شراتو، ۱۴۵). بنابراین، ساختمان‌های مکشوف در آلتین ۱۰ آشکارا هخامنشی هستند. اما با این حال، برخی محققان شوروی آن را متعلق به پادشاهی بلخی و پیش از هخامنشی می‌دانند. در حالیکه همانگونه که ذکر شد، وجود این پادشاهی فرضی مورد قبول اکثریت محققین واقع نشده است.

کلالی‌گیر^۱ در خوارزم

سرزمین خوارزم در کناره جنوب شرقی دریاچه آرال و در هر دو سوی رودخانه آمودریا در شمال ازبکستان امروزی واقع شده است. نام خوارزم برای اولین بار در کتیبه بیستون ظاهر می‌شود. برخی از محققان بر اساس اوستا و نیز توصیف‌های هرودوت از این سرزمین معتقدند که در خوارزم در دوره پیش از هخامنشی یک حکومت سازمان یافته وجود داشته که البته هیچ مدرکی برای تقویت این فرضیه در دست نیست (بهادری، ۲۰۰-۱۹۸؛ فیروزمندی و بهادری زیرچاپ).

کلالی‌گیر بر ساحل چپ رودخانه آمودریا قرار گرفته است. شهر کلالی‌گیر که ساخت آن هرگز کامل نشد دارای پلانی مستطیلی شکل است (تصویر ۷) و فضایی حدود ۶۰۰ × ۱۰۰۰ متر مربع را می‌پوشاند (Rapoport, p. 513). این شهر که به وسیله دیواری با ۱۵ متر ضخامت احاطه شده دربردارنده برج‌های بزرگ و چندین دروازه است. درون دیوارهای شهر فقط یک ساختمان شناسایی شده است: ساختمانی کاخ مانند دارای پلانی مربعی در ابعاد ۸۰ × ۸۰ مترمربع (تصویر ۸). این کاخ دارای دو حیاط درونی است که به وسیله اتاق‌ها و تالارهایی احاطه می‌شود. یکی از حیاط‌ها دارای چهار ایوان است و که از ویژگی‌های

شاخص معماری هخامنشی است (Schmidt, p. 72). وجود پایه ستون در این کاخ نشانه آن است که سازندگان آن بدون شک نحوه برپاداشتن سقف به یاری ستون را آموخته بودند، شیوه‌ای که تا آن زمان در آسیای مرکزی ناشناخته بود (بهادری و فیروزمندی زیرچاپ). مصالح اصلی ساختمان کاخ کلالی‌گیر را خشت‌های مربعی نوع هخامنشی تشکیل می‌دهد. یافته‌های به دست آمده از این کاخ که مستقیماً با حضور پارسیان هخامنشی ارتباط می‌یابد، عبارتند از سرستونی به شکل سر یک عقاب از جنس مرمر (تصویر ۹) و یک ریتون گلی شاخص هخامنشی (تصویر ۱۰). شیوه و سبک معماری ساختمان کلالی‌گیر و یافته‌های به دست آمده از آن سبب شده است که بسیاری از پژوهشگران محوطه مزبور را مقر ساتراپ خوارزم در دوره هخامنشی بدانند (Stavisky, p. 53).

نتیجه

کتیبه‌های سلطنتی، نقوش برجسته یادمانی و اسناد اداری از مراکز شاهنشاهی هخامنشی نشان می‌دهند که ساتراپی‌های شرقی به طور گسترده‌ای در نظام‌های سیاسی، اداری و اقتصادی شاهنشاهی ادغام شده بودند. هر چند مورخان کلاسیک جز در مواردی محدود درباره این مناطق سکوت کرده‌اند، اما آثار فوق ثابت می‌کنند که این ایالات در نزد شاهان هخامنشی از اهمیت خاصی برخوردار بوده‌اند. فقر منابع مکتوب نبایستی منجر به این برداشت شود که ایالات شرقی نسبت به ایالات غربی جایگاه پایین‌تری داشته‌اند. درست است که جاده‌ای سلطنتی همانند آنچه که شوش را به سارد متصل می‌کرد تاکنون در شرق شاهنشاهی شناسایی نشده، اما ارتباط مستمر میان ایالات شرقی و مراکز شاهنشاهی که در اسناد تخت‌جمشید بازتاب یافته است نشان می‌دهد که یقیناً نظیر همین جاده‌ها در شرق نیز وجود داشته است. حقیقت دیگری که دال بر نفوذ شاهنشاهی بر ایالات شرقی است کاربرد زبان آرامی به مثابه زبان دیوانی شاهنشاهی است، چنانکه الفبای زبان‌های رایج در این مناطق مانند بلخی، سغدی و خوارزمی از زبان آرامی هخامنشی اقتباس شده‌اند. مواد فرهنگی و آثار هخامنشی (اگر چه اندک) نیز گواه تأثیر شاهنشاهی در آسیای مرکزی است. اگر چه رشد و پیشرفت زندگی شهری در آسیای مرکزی که از نیمه نخست هزاره اول ق م آغاز شد، به احتمال منشأ محلی داشته است، ظهور شاهنشاهی هخامنشی بر این روند تأثیر مثبت گذاشته است.

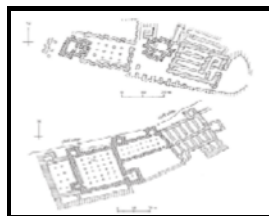
منابع

- ایمان‌پور، محمدتقی، بررسی جایگاه سیاسی ساتراپ‌های هخامنشیدر دوره داریوش بزرگ با تکیه بر کتیبه‌ها، *تاریخ ایران*، شماره ۶۱/۵، ۱۳۸۸.
- بریان، پی‌یر، *تاریخ امپراتوری هخامنشیان*، ترجمه مهدی سمسار، ۲ جلد، زریاب، تهران، ۱۳۷۶.
- بهادری، علی‌بررسی و تحلیل مواد فرهنگی دوره هخامنشی در غرب آسیای مرکزی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، گروه باستان‌شناسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ۱۳۸۹.
- شراتو، اومبرتو، شواهدی از زندگی مذهبی در دهانه غلامان سیستان، ترجمه ع. عابدی، اثر، شماره ۲۶-۲۷، ۱۳۷۵.
- فیروزمندی، بهمن و بهادری، علی (زیرچاپ)، هخامنشیان در آسیای مرکزی، تصویر باستان-شناختی: مورد خوارزم، *مطالعات باستان‌شناسی*.
- کخ، هایدماری، *از زبان داریوش*، ترجمه پرویز رجبی، کارنگ، تهران، ۱۳۷۶.
- گریسون، مارک و کول روت، مارگارت، اثر مهرهای هخامنشی برجای‌مانده بر گل‌نیشته‌های باروی تخت‌جمشید، ترجمه کمال‌الدین نیکنامی و علی بهادری، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۹۰.
- والزر، گرلد، نقوش اقوام شاهنشاهی هخامنشی بنابر حجاری‌های تخت‌جمشید، ترجمه دورا اسمودا خوب‌نظر با همکاری علیرضا شاپور شهبازی، شیراز، انتشارات دانشگاه شیراز، ۱۳۵۰.
- Ball, W., 1982. *Archaeological Gazetteer of Afghanistan*. Paris.
- Boucharlat, R., Francfort, H-P., and Lecomte, O. 2005. "The Citadel of Ulug Depe and the Iron Age Archaeological Sequence in Southern Central Asia," *Iranica Antiqua* XL: 479-514.
- Frye, R. N. 1996. *The Heritage of Central Asia*. Princeton.
- Genito, B., Gricina, A., Rendina, L., and Angelo, L. 2009. "The Achaemenid Period in the Samarkand Area," *Newsletter Archeologia*, numero 0: 122-141.
- Hallock, R.T. 1969. *Persepolis Fortification Tablets*. Chicago.
- Helms, S. W. 1982. "Excavations at the City and the most Famous Fortress of Kandahar the Foremost Place in all of Asia," *Afghan Studies* 3-4: 1-24.
- Huff, D. 2005. "From Median to Achaemenian Palace Architecture," *Iranica Antiqua* XL: 371-395.
- Kent, R. G. 1953. *Old Persian: Grammar, Texts and Lexicon*. New Haven.
- Lewis, D. M. 1990. "The Persepolis Fortification Texts," *Achaemenid History* IV: 1-6.

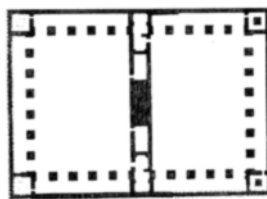
- Magee, P., Petrie, C., Knox, R., Khan, F. and Thomas, K. 2005. "The Achaemenid Empire in South Asia and Recent Excavations in Akra in Northwest Pakistan," *American Journal of Archaeology* 109: 711-41.
- Masson, V. M., and Sarianidi, V. I. 1972. *Central Asia: Turkmenia before the Achaemenids*. London.
- Rapoport, Y. I. 1991. "Chorasmia," *Encyclopaedia Iranica* 5: 511-16.
- Roaf, M. 1974. "The Subject People on the Base of Statue of Darius," *DAFI* 4: 73-160.
- Root, M. C. 1979. *King and Kingship in Achaemenid Art*. Leiden.
- Sarianidi, V. 1985. "Monumental Architecture of Bactria," *Indus* 5: 417-432.
- Schmidt, E. F. 1953. *Persepolis I*. Chicago.
- Stavisky, B. 1989. "Zoomorphic Capitals in Central Asia and Transcaucasia: Origins and Development," *Bulletin of the Asia Institute* 3: 53-60.
- Stolper, M. W. 1985. *Entrepreneurs and Empire*. Leiden.
- Stolper, M. W. and Tavernier, J. 2007. "An Old Persian Administrative Tablet from the Persepolis Fortification," www.achemenet.com Arta001.
- Stronach, D. 2003. "Independent Media: Archaeological Notes from Homeland, pp. 233-48, in L. Lanfranchi, M. Roaf and R. Rollinger, eds., *Continuity of Empire (?) Assyria, Media, Persia*, Padova.
- Tolstov, S. P. 1953. *Auf den Spuren der altchoresmischen Kultur*. Berlin.
- Tuplin, C. 1998. "The Seasonal Migration of Achaemenid King: A Report on Old and New Evidence," *Achaemenid History* XI: 63-114.
- Vogelsang, W. J. 1992. *The Rise and Organisation of the Achaemenid Empire*. Leiden.



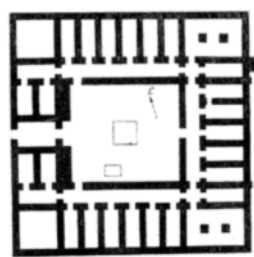
تصویر ۴: ارگ اولوغ تپه و بخش کاوش شده آن (Boucharlat et al. 2005: fig. 2).



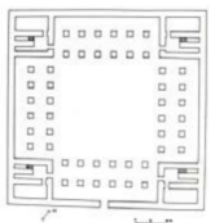
تصویر ۵: نوشیجان و گودین: پلان (Boucharlat et al. 2005: fig. 9).



(۱)

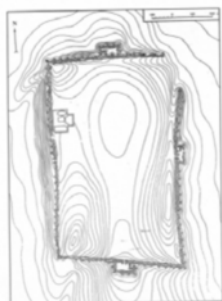


(۲)



(۳)

تصویر ۶: پلان کاخ‌های تابستانی (۱) و زمستانی (۲) آلتین ۱۰ (Sarianidi 1985: fig. 5) و ساختمان QN3 دهانه غلامان (۳) (شراتو ۱۳۷۵)



تصویر ۷: پلان کلالی‌گیر (Tolstov 1953: pl. 53)



تصویر ۸: بازسازی کاخ مکشوف در کلالی‌گیر (Stavisky 1989)



تصویر ۹: قطعات سر ستون‌های مکشوف در کلالی‌گیر (Tolstov 1953: pl. 61)



تصویر ۱۰: ریتون مکشوف در کلالی‌گیر (Tolstov 1953: pl. 62)